

سیر تطوّر واژه «ادب»

«در سه قرن اول هجری»

دکتر اسماعیل آذر*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی

مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی خارج از کشور

در انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی

چکیده

«ادب» در عرف عرب جاهلی عادات و رسوم نیکو به شمار می‌رفته که چنین تفکری از میراث و تبار گذشته به یادگار مانده است. این رسوم و عادات به صورت سنت‌هایی در می‌آید که از نظر اجتماعی و فرهنگی نیکو و پسندیده به حساب می‌آید و به آنها نام «ادب» اطلاق می‌گردد. از آنجایی که یاد دادن و تعلیم و تربیت بسیار مهم شمرده می‌شد لذا کلمه ادب بر کلیه معارف (به جز معارف دینی) اطلاق گردید. در این جا لفظ تعلیم و تأدیب به صورت مترادف به کار برده می‌شدند. پس از اسلام معنی ادب همچنان بر اساس معنی دوره جاهلی به کار می‌رفت، یعنی شیوه رفتار و حسن اخلاق و نیز داشتن اطلاعات و معارف اجتماعی. تازیان با اقوام دیگر می‌آمیزند و این آمیزش خاصه در قرن سوم هجری و با روی کار آمدن تمدن اسلامی در بغداد صورت می‌پذیرد. در این روزگار حوزه معنی ادب گسترش می‌یابد و بر انواع علوم و فنون و صنایع و پیشه‌ها و ورزش‌ها نهاده می‌شود جز امور شرعی گاهی «ادب» و جمع آن «آداب» به مواردی مربوط می‌شد که شناخت آنها برای جامعه ضرورت داشت مانند «ادب‌الکاتب» یعنی فنونی که برای صنعت دبیری به کار می‌رود. آداب طعام و آداب سفر و آداب درس و بحث از آن جمله‌اند. در سه قرن اولیه «ادب» در معنی راه و رسم زندگی به کار می‌رفته و همراه با آن نکته‌های ظریف و بدیع، لطیفه‌ها، نادره‌ها و ظرافت را نیز «ادب» نام می‌نهادند و کسی که در این حوزه اطلاعات داشت و مردم را سرگرم می‌کرد، او را ادیب می‌خواندند و در نهایت در اواخر قرن سوم ادب برای اطلاعاتی استفاده می‌شد که مربوط به لغت و معنی بود. گرچه در قرون پنجم و ششم، ادب صرفاً برای علم صرف و لغت و بیان به کار می‌رفت. اما تغییر معنی ادب در طی قرون متمادی نشان می‌دهد که دگرگونی‌های معنایی با سرگذشت تحولات اجتماعی یک قوم، وابسته بوده است. واژگان کلیدی: ادب، عرب، تعلیم، تربیت، معارف.

* - مدرّس دانشگاه آزاد اسلامی واحد تحقیقات - تهران

مقدمه

امروز وقتی واژه «ادبیات» را به کار می‌بریم، معنی خاصی از آن مستفاد می‌گردد. این معنی با آنچه در گذشته وجود داشته، متفاوت است. به همین جهت سیر تطور واژه «ادب» یعنی بن‌مایه ادبیات می‌تواند محققین را یاری دهد تا کاربرد صحیح آن در گذشته مورد توجه قرار بگیرد. از آنجا که با گذشت زمان و تغییرات سیاسی اجتماعی، واژه ادب در معنی دستخوش تغییر قرار می‌گرفته است. لذا سیر تطور این واژه را در سه قرن اول هجری مورد مطالعه قرار دادیم تا فرایند مفاهیم گوناگون به دست آید. فرهنگ‌های جامع یا از کنار این واژه گذشته بودند و اطلاعاتی ارائه نمی‌دادند و یا اگر مطلبی می‌آمد آن قدر مختصر و ناکارآمد بود که نمی‌شد به آن تکیه کرد. بنابراین باید به منابع مختلف رجوع می‌شد. با مراجعه به منابع و مآخذ گوناگون ملاحظه گردید که واژه ادب در معانی مختلف به کار می‌رفته است. به همین دلیل سعی شد، گونه‌های معنایی این واژه در هر قرن جداگانه مورد تحقیق قرار گیرد تا سیر تطور آن مشخص گردد. نخستین مأخذی که مورد استفاده واقع شد «مصباح‌المنیر» بود که فقط باب آن را ذکر کرده بود «ادبته ادباً من باب ضرب» و ادب را «پروش جان و آنچه نیکوی منش‌ها بدان آموخته می‌شود» معنی نموده بود که طبعاً نمی‌توانست ملاک باشد. با مراجعه به منابعی که احتمال می‌رفت پیرامون واژه ادب مطالبی ارائه داده باشند، مشخص گردید که در مسیر گذشت زمان، واژه یاد شده، مفاهیم جدیدی را به خود اختصاص داده که در فرجام کار چگونگی آن را به صورت نموداری ترسیم و معرفی شده است.

در نهایت، نتیجه تحقیق نشان می‌داد که معنی امروزی «ادب» با آنچه در سه قرن اول قمری متداول بوده، متفاوت است.

منظور از این تحقیق، پی بردن به معنی صحیح ادبیات و مفهوم نقد ادبی است. بدون دریافت معنی واژه «ادب»، شناختن و تعریف ادبیات مقدور نمی‌باشد؛ از این جهت در ابتدا به بررسی واژه «ادب» می‌پردازیم، سپس نگاهی خواهیم داشت به تعریف ادبیات. پس از این که معانی ادب و ادبیات مشخص شد آنگاه به معنی نقد ادبی می‌پردازیم. آنچه امروز از واژه «ادب» مفهوم می‌گردد با حقیقت این نام در گذشته دور، متباین است. منظور از گذشته دور، قرون اولیه اسلامی و حتی روزگار جاهلی است. بنابراین واژه «ادب» باید در طی هزار سال، مورد تحقیق قرار گیرد تا حقیقت موضوع دریافت گردد.

برای بازیافت معنی این واژه، طبیعی است که نخست باید به لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها مراجعه کرد. در یک نگاه کلی، فرهنگ‌ها به تعریف و معنی این لفظ یا نپرداخته‌اند یا به تعجیل از کنار آن گذشته‌اند.

در مصباح‌المنیر «ادب»، را چنین تعریف می‌کند: *أَدَّبْتُهُ أَدْبًا مِنْ بَابِ ضَرَبَ، عَلِمْتَهُ الرِّيَاضَةَ*

النفس و محاسنُ الاخلاق^۱ (فیومی مقری، احمد، ۱۳۱۶: زیر واژه ادب) و در التعریفات آمده است که: الادب عبارة عن معرفة ما يحترز به عن جميع انواع الخطأ^۲ (جرجانی، سیدشریف علی محمد، ۱۸۴۵: ص ۱۴)

نیز قطب‌الدین گیلانی واژه ادب را به شرح زیر معنی می‌کند:

آداب البحث صناعةً نظریةً يستفید منها الانسان کیفیة المناظرة و شرائطها صیانة له عن الخبط فی البحث و الزام الخصم و افحامه^۳ (گیلانی، قطب‌الدین، نیمه دوم سده هشتم: ص ۱۴۴) در بین شخصیت‌هایی که به زبان عربی لغت‌نامه دارند سید مرتضی حسینی زبیدی ۱۲۰۵ قمری/ ۱۴۴ م (درباره واژه ادب نسبتاً به تفصیل سخن رانده است:

الادب: الذي يتادب به الاديب سمي به لانه يؤدب الناس الى المحامد و ينهاكم عن المقايح و اصل الادب الدعابة و قال شيخنا* ناقلاً عن تقریرات شیوخه الادب ملكة تعصم من قامت به عمايشينه و فی المصباح هو تعلم ریاضة النفس و محاسن الاخلاق^۴....

بنابراین «ادب» نزد اعراب در روزگار گذشته معنی شیوه آداب و سنن پیشینیان را داشته که برای آیندگان به عنوان الگوهای تربیتی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. به عبارت دیگر روش سنت گذشتگان برای توجه آیندگان (در مورد سنت نک):

(Etudes Les dialects de L' Arabic, 1901: P. 891-893)

البته اعراب جاهلی پیروی کردن از این سنت‌ها را امری ضروری تلقی می‌کرده و به آنها تفاخر می‌نموده‌اند. برای نمونه به شعر «لبید» در معلقه توجه فرمایید:

من معشر سنت لهم أبأؤهم
و لك قوم سنه و امامها^۵

(زوزنی، شرح معلقات، ۱۹۶۳ م، صص ۱۱۴-۱۱۵)

^۱ - «أدبته / ادبش کردم» ادبی، از باب: صَرَبَ - يَصْرِبُ، است، به معنای: پرورش جان و نیکویی‌های منش‌ها را بدو آموختم.

^۲ - ادب عبارت از شناخت چیزهایی است که به کمک آنها از همه گونه‌های لغزش پرهیز می‌گردد.

^۳ - ادب‌های مباحثه عبارت‌اند از حضری نظری که آدمی از آنها چگونگی و شرط‌های مناظره را، به منظور خودداری از لغزش در مباحثه و قانع کردن طرف مقابل و سرافکننده سازیش، بهره می‌گیرد.

* - مقصود، ابوعبدالله طیب فارسی است که به سال ۵۰۴ ق / ۱۱۱۰ م در فارس متولد شده و در سال ۵۶۵ ق. ۱۱۷۰ م در همان‌جا درگذشته است.

^۴ - ادب عبارت است از چیزی که ادیب به کمک آن [مردم را] پرورش می‌دهد و از آن رو، وی چنین نامیده شده است که مردم را به سوی ستودگی‌ها می‌راند از ناشایست‌ها باز می‌دارد. و اصل معنای ادب، ظرافت است و استادمان [ابوعبدالله فاسی] به نقل از گزارش‌های استادان خویش آورده که ادب ملکه‌ای است که دارنده خود را از هر چیزی که برای زشت باشد، نگهداری می‌کند و در مصباح آمده است که ادب فراگیری پرورش جان و نیکویی‌های منش‌هاست.

^۵ - من از گروهی هستم که پدرانشان برایشان سنتی گذارده‌اند. وابسته هر گروهی سنتی و پیشوایی دارند.

و در شعر متلمّس:

لاورث بعدی سنّه یقتدی بهها
واجلّو عن ذی شبهه ان توهما^۱
(دیوان متلمّس «جریر»، ۱۹۰۳: بیت‌های ۱۵ و ۱۶)
و بیت‌های زیر از حنظله غنّوی که در زمره شاعران مخضرم می‌باشد.*

قد یعلم الناس انی من خیارهم
اعطیهم ما ارادوا حسن ذالدا^۲
(بغدادی، عبدالقادر ۱۲۹۹م: ص ۱۲۴)

در دو بیت یاد شده، نگاه شاعر کاملاً مشخص است که ادب را در معنی سیره و طریقه آورده است. حال با توجه به اینکه عرب دوره جاهلی، تربیت را تقلید از سنت پیشینیان می‌دانسته «ادب» بر پاک نهادی و بزرگواری اطلاق می‌شده است.

چند بیت از حماسه ابوتمام این نظر را تأیید می‌کند:

اکنه حین انادیه لاکرمه
و لا القبه والسواژ اللقب
کذاک ادبت حتی صار من خلقی
انی وجدت ملاک الشیمه الادبا^۳
(ابوتمام، ۱۲۹۶: ص ۸۷)

نیز ابوتمامه در عاق فرزند خود می‌سراید:

انشاء یفرق اثوابی یؤدبنی
ابعد شیبی عندی بیتغی الادبا^۴
(همان، ج ۲، ص ۱۳۴)

و یا بیت زیر از عبدالله مخارق

ان الغلام مطیع لمن یؤدبه
ولا یطیعک ذوسن لتأدیب^۵
(بنی شبیان، ۱۳۵۱: ص ۷۵)

از مضامین ارائه شده، چنین استنباط می‌شود که نزد اعراب بدوی واژه «ادب» در معنای آگاهی یافتن، به معرفت گذشتگان دست یازیدن و نیز تأدیب عبارت از تعلیم دادن و ادیب

^۱ - ... تا پس از خود سنتی به ارث بگذارم و از شبهه‌ناکی، اگر پندار شبهه رود، شبهه بزدايم.

* - در مورد شاعران مخضرم، رک: الشعر و الشعرا از ابن قتیبه و طبقات الشعرا از ابن معتر.

^۲ - مردم، ممکن است بدانند که من از بهترینان هستم، در دین از لحاظ دینداری و در شرافت از لحاظ شریف بودن. مردم هر چه من بخواهم از من دریغ نمی‌کنند و من بدیشان آن چه از خوبی این ادب بخواهند، نمی‌بخشم.

^۳ - او را در هنگامی که صدایش می‌زنم با کنیه می‌خوانم تا بدو احترام بگذارم و او را با لقب یاد نمی‌کنم که بد لقبی باشد. این‌گونه من ادب آموخته‌ام تا جایی که ادب جزوی از منشم شده است زیرا من ملاک اخلاق را ادب یافته‌ام.

^۴ - به پاره کردن جامه‌هایم آغازید تا مرا ادب آموزد. آیا پس از پیریم در نزد من ادب را می‌جوید؟!

^۵ - همانا که نوجوان فرمان‌بر کسی است که بدو ادب می‌آموزد ولیکن شخص کهن‌سال در ادب آموزی از تو فرمان نمی‌برد.

شخصی بوده که آگاه بر امور باشد و در یک بیت از شاعری به نام مسعود عبدی که بحتری آن را روایت کرده است معنی یاد شده مستفاد می‌گردد:

عرفت اللیالی بؤسها و نعیمها و حنکنی صرف الزمان و ادبا^۱

(الحماسه: از چاپ لیدن، ص ۱۵۴)

و نیز در شعر ابوعطاء افلح یسار سندی از شاعران اواخر دوره اموی دقیقاً معنی مورد بحث آمده است:

إذا ارسلت فی امر رسولا فالفهمه و ارسله ادیباً
و ان ضیعت ذاک فلاتلمه علی ان لم یکن علم الغیوباً^۲

(الانغانی، بی تا: ۶۴)

^۱ - رنج و آسایش شبها را شناخته‌ام و دگرگونی روزگار مرا تجربه داده و ادب آموخته است.

^۲ - هرگاه در کاری پیکی روانه می‌کنی پس بدو بفهمان و او را ادب آموخته روانه کن. و اگر آن امر را ندیده گرفتی، پس وی را سرزنش مکن که چرا وی از رازها آگاهی نداشته است.

لفظ ادب در متون قرن دوم

در آثار مکتوب این دوره، مراد از معنی «ادب» خیراندیشی بر اثر تربیت درست همراه با حسن اخلاق است. در این قرن، ادب بر معارف اطلاق می‌شده است، ولی معارف دینی از این وجه تسمیه مستثناء می‌باشند؛ زیرا علوم دینی از اواسط قرن اول، نامی جدا یافت. عبدالله مقفع (روزبه فارسی حدود ۱۴۰ ق) کتاب مختصری دارد به نام «الادب الصغیر» که در اخلاق و پند و اندرز است مطالب این کتاب جداگانه در رسائل البلغاء به چاپ رسیده است (جزایری، شیخ طاهر: ۱۳۲۶، ص ۱-۱۷) ابن مقفع در رساله خود آورده است که:

قد وضعت هذا الكتاب من كلام الناس لمحفوظ حروف فيهما عون على عمارت القلوب و صقالها و تجلة ابصارها و احياء للتفكر و اقامة للتدبير و دليل على محامد الامور و مكارم الاخلاق ان شاء الله.^۱

آنچه از رساله ابن مقفع برمی‌آید، این است که منظور او از ادب، اندرز و موعظه و حکمت بوده و مفهوم اخلاق عملی از آن استنباط می‌گردد. نیز معانی تصرف و تدبیر نفس (همان: صص ۷ و ۱۲ و ۱۵) تربیت نیک و تعلیم مکارم اخلاقی (همان: ص ۷) و معارف دنیوی. (همان: صص ۱۳ و ۱۵ و ۲۰) در الحماسة ابوتام، باب سوم متضمن اشعاری در حکمت و اخلاق از قبیل: شرم و پارسایی و خویشنداری و خوش رفتاری با مردم و با دوستان است. (الحماسة از چاپ بولاق: صص ۷۵-۱۲) صحیح بخاری (۲۵۶ق/ ۸۷۰م) در الجامع الصحیح پیرامون ارزش‌های اخلاقی خاصه وظیفه فرزندان به پدر و مادر بسیار سخن گفته است. (صحیح البخاری ۱۲۸۹ م: ج ۴، ص ۱۰۸-۱۶۵)

قرن سوم

از حدود اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، در معنی و مفهوم ادب در زبان عربی تغییراتی حاصل شده است. علت این تغییر یکی رشد طبیعی زبان و دیگری پیشرفت‌های اجتماعی و از همه مهمتر سلطه اعراب بر کشورهایی که زبان و نژاد متفاوتی داشتند و طبعاً کشورهای اشغال شده توانسته‌اند در شیوه حکومتی، فکری و حتی زبان آنها تأثیرگذار باشند. در سال ۱۴۵ ق دارالخلافه از دمشق به بغداد منتقل می‌شود. عباسیان توان بیشتری می‌یابند. چرا که بغداد در قلب تمدن‌های اسلامی هم نوپا و هم رشد کرده بود.

در همین روزگار، صاحبان اندیشه ایرانی در حکومت اعراب نفوذ کرده و پاره‌ای از مناصب بزرگ را به خود اختصاص دادند. در سخن‌های پیشین آمد که اعراب واژه «ادب» را گاه در معنی

^۱ - این کتاب را از سخن مردم برای حرف‌های نگهداری شده تألیف کرده‌ام، حرف‌هایی که در آنها کمکی بر آبادسازی دل‌ها و صیقلی کردن آنها و جلادادن چشم‌ها و زنده‌سازی اندیشیدن و برپاداری مدیریت و راهنمایی بر کارهای ستوده و اخلاق پسندیده وجود دارد، به خواست خدا.

فرهنگ و معارف روزگار خویش به کار می‌بردند. با توجه به رسائل اخوان‌الصفاء، مفهوم یاد شده تا نیمه‌های قرن چهارم وجود داشته است: «و اعلم یا اخى بأن العلوم التى يتعاطاها البشر ثلاثة اجناس فمنها الرياضية و منها الشريعة الوضعية و منها الفلسفية الحقيقية فالرياضية مهى علم الاداب التى وضع اكثرها لطلب المعاش و صلاح امرالحیوة الدنيا. و هى تسعة انواع أولها علم الكتابة و القراءة و منها علم اللغة و النحو و منها علم الحساب و المعاملات و منها علم الشعر و العروض و منها علم الزجر و الفأل و ما يشاکله و منها علم السحر و الغرائب و الكيمياء و الحیل^۱...» (رسائل اخوان‌الصفاء، ۱۳۰۵: صص ۱۸ و ۱۹) در همین مفهوم حسن سهل (۲۳۶ق/ ۸۵۰ م) سخنی مشابه دارد. «الادب عشرة فثلاثة شهر جانبية و ثلاثة انوشروانية و ثلاثة عربية و واحدة ادبت عليهن...»^۲ (حصري، ۱۳۰۵: ص ۱۰۲)

در قرن سوم واژه «ادب» در معنی قوانین جاری که رعایت آن بر همگان واجب بوده، بکار آمده است. مراجعه به ادب‌الکاتب (= ادب‌الکتاب) ابن قتیبه دینوری ذیل واژه «الادب» (۲۷۶ق/ ۲۷۰-۱ م) موضوع را روشن می‌سازد. نیز در اواخر قرن سوم همچنانکه بر موازین اخلاقی اطلاق می‌شده، برای نظام‌هایی که اطاعت از آن بر همگان واجب بوده مصداق داشته است. در این زمینه از ابن عبدربه در کتاب العقدالفريد بخشى را در آداب حکما و علما و بخش‌هایی را به نام «ادب» حدیث در استماع و «ادب» نشست و برخاست آورده است (العقدالفريد، ۱۳۰۵: ص ۲۰۶ به بعد) در همین کتاب عقدالفريد در قسمت «فصول فى الادب»، واژه «اديب» را در معنای «حکيم» آورده است (همان، ج ۲: صص ۱۸۹-۱۹۱)

معانی متفاوت برای واژه «ادب»

تا اینجا در سه قرن اول به گونه‌های معنایی در کاربرد واژه «ادب» پرداختیم، اما معانی دیگری که با مفاهیم پیشین متفاوت بوده نیز مورد استفاده قرار گرفته است مانند:

^۱ - و بدان، ای برادر دانش‌هایی که آدمیان بدان‌ها می‌پردازند، سه گونه‌اند: برخی از آنها دانش‌های پرورشی‌اند و پاره‌ای دیگر دانش قانون‌های قراردادی‌اند و جز آنها دانش‌های حقیقی فلسفی می‌باشند. پس دانش‌های پرورشی عبارت‌اند از دانش ادب‌ها که بیشترشان برای جستار زندگی و شایستگی کار زندگانی دنیا نهاده شده‌اند و آنها نه گونه‌اند. نخستین آنها، دانش نگارش و خواندن است و از آنها دانش لغت و نحو است و از آنها دانش حساب و معامله‌هاست و از آنها دانش شعر و عروض است و از آنها دانش شگون و فال و همانندهای آن است و از آن جمله دانش جادو و چشم زخم و شیمی و مکانیک می‌باشد.

^۲ - ادب ده تاست که سه تا شهرگانی و سه تا انوشیروانی و سه تا عربی و یکی دیگر می‌باشد که من بر مبنای همه آنها ادب آموخته‌ام.

راحتی گزیدن، شادی کردن و آسودگی و بهره‌مندی از نعمت‌های این جهان. ابن خلدون در مقدمه کتاب خود از این معانی یاد می‌کند: «هرگاه ملتی غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف کشورداران پیش از وی بوده به چنگ آورد، نعمت و توانگری وی از هرگونه فزونی می‌یابد و عادات ایشان به همان نسبت افزون می‌شود، آنگاه از مرحله ضروریات و خشونت زندگی گام فراتر می‌نهند و به وسایل غیر ضروری و اشیای ظریف و آسایش و تجمل می‌گرایند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی می‌کنند و عاداتی را که برای به کار بردن وسایل تجملی لازم است نیز کسب می‌کنند. (ابن خلدون، ۱۹۰۰، ج ۱: ص ۳۴۲). مفاد کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ق/ ۹۶۷م) و نیز مروج الذهب مسعودی (۳۲۵ ق/ ۹۶۵م) خاصه در مطالعه روزگار هارون الرشید و مأمون و خلفای بعدی سخن یاد شده را تأیید می‌کنند. بنابراین به کار بستن «ظرافت» و «تجمل» در حیطه توجه متظران و رسم‌دانان بوده است. (رک: الموشی، ۱۸۷ م، ص ۲۱۱ به بعد). در این جاست که لفظ «ادب» تغییر معنی می‌دهد و در معنای «ظریف» به کار می‌رود که در حوزه معنایی این واژه یاد کردیم. نکته قابل توجه این که در «الموشی» در اثر خود، الظرف و الظرفا بین واژه «ادب» و «ظریف» تفاوتی قائل نشده است.

تا این جا نتیجه می‌گیریم که مفهوم «ادب» در بین بسیاری از گروه‌های شهرنشین مردم بغداد در آغاز قرن سوم معنی تجمل، خوش‌گذران، حتی افراط در خوردن و آشامیدن، زبان‌آرایی و نغزگویی را داشته و بدون تردید می‌توان در سراسر عقدالفرید از ابن عبدربه اندلسی (۳۲۸ ق/ ۹۴۰م) به چنین برداشتی دست یافت (همان، ص ۱۸۵ به بعد).

معنی «ادب» به معنی امروزی نزدیک می‌شود:

یکی از وظایف ظرفا و رسم‌دانان این بوده که در مجالس حاضر می‌شدند و برای تفریح و سرگرمی دیگران سخنان نغز و شعرهای شادی‌بخش انشاد می‌کردند. آنها سعی می‌کردند در این زمینه اطناب و غلو نداشته باشند و صرفاً ایجاد شادی مدنظر آنها بوده است. برای نمونه، اشجع سلمی شاعر عهد هارون الرشید روایت کرده است که انس ابوشیخ نصری همدم جعفر یحیی برمکی در نخستین دیداری که با او داشت از او درخواست کرد تا چند بیت از اشعارش را برای او بخواند. (الاغانی، پیشین، ج ۱۷: ص ۳۳). از ویژگی‌های سخن در آن روزگار این بوده که ملالت‌آور و خسته‌کننده نباشد. در این قبیل نقل‌ها تفنن مطرح بوده است. در مروج‌الذهب مسعودی آمده است که:

وقد ذکر بعض المحدثین من اهل الادب من آداب عدم اطالة الحديث من النديم و ان احلی لحديثه و احسن لموقعه ان یجتنب منه الاحاديث الطوال ذات المعانی المغلغة (= المحمولة من بلدالی بلد) و الالفاظ الحشویة التي افتن باقتصاصها سمارالمجلس و تتعلق بها النفوس و تحتسی

علی او اخرها الكؤوس فان ذلك بمجالس القصاص اشبه منه بمجالس الخواص.^۱ (اللاغنی، پیشین، ج ۱۷: ص ۳۳ پاریس)

(نیز در این زمینه نک: دیوان ابن معتر ۱۸۹۱: ص ۶۳)

در میان مکتوبات، به آثار فراوانی برمی‌خوریم که واژه «ادب» با معنی خاص و مفهوم گردآوری نوادر شگفت‌انگیز، اشعار فرح‌بخش و سرگذشت‌های شنیدنی همراه بوده است. شاید با کمی تردید بتوان گفت نخستین کسی که این شیوه نگارش را مورد توجه قرار داد، ابوعثمان عمر بجرجاحظ (۲۵۵ق/ ۸۶۹م) بود که نظم و نثر و هزل و طیبیت و سرگذشت را به شیوه جنگ کنار هم قرار داد تا در ذهن خواننده‌اش، فرح و شادی ایجاد کند (نک: مروج‌الذهب، پیشین: صص ۱۳۲-۱۳۳) سخنان ابواسحاق ابراهیم حصری قیروانی (۴۱۳ ق یا ۴۵۳) در آثار زهرالاداب و ثمرالالباب معنی «ادب» را در مفهوم یاد شده تأیید می‌کند. (زهرالاداب، ۱۲۰۵: صص ۲-۴) در همین مورد می‌توان رجوع کرد به کتاب النثر الفنی فی القرن الرابع (صص ۳۲۵-۳۵۶) که در آن از ابوالفضل عبدالرحیم احمد میکالی (۴۳۰ ق/ ۱۳۰۸) و ابوبکر محمدعباس خوارزمی (۳۲۲ ق/ ۹۳۵م) و صاحب بن عباد که در اثر غرائب صاحب ذکر شده است. - (۳۳۴ ق/ ۹۳۶ م) سخن به میان آورده و موضوع مورد بحث را تأیید می‌کنند - از نیمه اول قرن سوم هجری واژه «ادب» در معنی فنون ظرایف سخنوری به کار می‌رفته و «ادیب» به شخصی اطلاق می‌شده که زبان عربی را در حد عالی بداند و کاربرد آن را در نظم و نثر بشناسد.

گفته جاحظ (۲۵۵ ق/ ۸۶۹ م) است که: «طلبت علم الشعر عند الاصمعی فوجدته لایحسن الا غریبه فرجعت الی الاخفش فوجدته لایتقن الا اعرابه فعطفت الی ابی عبیده فوجدته لاینفعل الا ما اتصل بالاخبار و تعلق بالایام و الانساب فلم اظفر بما اردت الاعند

* ادباء الکتاب کالحسن بن وهب و محمد بن عبدالملک الزیات^۲. (ابن رشیق، ۱۳۲۵ ق: ص ۸۴)

^۱ - و برخی از نوپدیدآمدگان اهل ادب از آداب، طولانی نکردن سخن همدم یاد کرده‌اند، و گفته‌اند که برای گفتار او شیرین‌تر و برای موقعیتش نیکوتر این است که از سخنان طولانی دارای معنی‌های چرخان (= برده شده از شهری به شهری دیگر) و از واژگان ضمنی پرهیز کند. همان‌هایی که به قصه‌پردازیشان افسانه‌گویان مجلس شیفتگی دارند و جان‌ها بدن‌ها در می‌آویزند و در پایان‌هایشان جام‌ها به هم ساییده می‌شوند؛ زیرا آنها به مجلس‌های قصه‌گویان مانسته‌ترند تا به مجلس‌های ویژگان.

* - معادل در زبان فرانسه Gens de Lettres و یا Lettrés و در زبان انگلیسی Literary man می‌باشد.

^۲ - دانش شعر را در نزد اصمعی جستیم، پس او را یافتیم که جز ناشناخته‌اش را نیکو نمی‌دانست. پس به اخفش مراجعه کردم، او را یافتیم که جز اعراب آن را به استواری نمی‌شناخت. پس به سوی ابو عبیده رفتم و او را یافتیم که جز از آن چه به خبرها [تاریخ] پیوند دارد و به جنگ‌ها و تبارها وابسته است، تأثیر نمی‌پذیرد؛ بنابراین بدانچه می‌خواستیم دست نیافتیم، مگر در نزد ادیبان نویسندگان، همانند: حسن بن وهب و محمد بن عبدالملک زیات.

و نیز سخن جاحظ است: «وانشد رجل قوماً شعراً فاستغربوه فقال والله ما هو بغریب و

لكنکم فی الادب غرباء»^۱ (همان: ج ۱، ص ۸۶)

معلوم می‌شود که در این جا ادب عبارت است از نظم و نثر در سطح عالی (در این زمینه نک: رسائل‌الخوازمی، ۱۲۹۷: صص ۳۰-۳۶) در اثر یاد شده‌الخوازمی نام بسیاری از نویسندگان که پیرامون «ادب» و «آداب» سخن گفته‌اند آورده شده است. (همان، ۳۸۳-۳۹۳) شخصیت‌هایی که با معارف دینی آشنا بودند واژه «ادب» را به غیر از معارف دینی تخصیص می‌دادند. امام ابوحامد غزالی (۵۰۵ ق/ ۱۱۱۱ م) در کتاب احیاء علوم الدین، علوم شرعی را به چهار پاره تقسیم می‌کند که عبارتند از: اصول فقه و فروع آن، مقدمات و سپس متحدمات (یعنی تفسیر قرآن و علم حدیث) اما با آنکه دانستن زبان عربی فصیح کلید دریافت معانی فقهی است به کلمه «ادب» اشاره‌ای ندارد. (ابوحامد غزالی، ۱۳۰۲: صص ۱۴-۱۵)

گرچه تحقیق به سه قرن اول هجری اختصاص دارد ولی اشاره به سرنوشت کنونی این واژه نه در متن بلکه در حاشیه موضوع ممکن است راه‌گشا باشد:

در خلال نیمه دوم قرن بیستم که پیوند میان شرق و غرب استحکام یافت و روابط علمی بین خاور و باختر برقرار شد و فن ترجمه جان گرفت و از زبان‌های فرانسوی و انگلیسی، مطالب فراوانی خاصه به زبان عربی ترجمه شد، کلمه ادبیات نزد مترجمان معادل Literature به کار رفت. چنین استعمالی تجاوز از عرف معنایی کلمه ادب به شمار می‌رفت. چرا که فرنگیان و پیروان آنها واژه «ادبیات» را در مشرق بر آثار هر زبانی اطلاق می‌کنند. دلیل هم این است که دانشمندان و ادیبان عرب‌زبان کمتر تحقیقات و پژوهش‌های غربی گرایش داشته‌اند. برای نمونه، شخصیت‌هایی مانند ابوحنیفه یوسف غرناطی (۷۴۵ ق / ۱۳۴۴ م) نویسنده کتاب الادراک للسان الاتراک^۲ و یا زمخشری (۵۳۸ ق/ ۱۱۴۴ م) که مقدمه ادب^۳ خود را به صورت یک فرهنگ عربی به فارسی نوشته‌اند، تعداد فراوانی از کتاب‌های علوم ریاضی، فلسفی، پزشکی، شیمی و کشاورزی هم که به زبان‌های فارسی و هندی و یونانی نوشته شده بود به زبان عربی ترجمه شده است. ولی هیچ یکی از ادیبان یونان و روم و هند به احتمال زیاد کتابی به زبان عربی یا فارسی به رشته تحریر در نیاورده‌اند. چنانکه ابوعثمان عمرو جاحظ می‌گوید: انا لانعرف الخطاب الالعرب و الفرس... (جاحظ، ۱۳۱۳: ج ۳ ص ۵۵)

^۱ - و مردی برای گروهی شعری بخواند که آن را دور از ذهن شمرند، پس بگفت: آن دور از ذهن نیست، لیکن شما از ادب بدور هستید.

^۲ - کتاب الادراک به سال ۱۳۰۹ در قسطنطنیه به چاپ رسیده است.

^۳ - Smachsharif Lexicon- Persicum ed J.G. Wetzstenin Leipzig 1844, 2 vols.

نتیجه اینکه اهمیت ندادن اعراب مسلمان به فنون نویسندگی ملل غیرعرب، سبب شد که غربیان ادبیات را تنها علوم مربوط به زبان عربی بدانند. ایرانیان نیز به تقلید از فرنگیان دو معنی خاص و عام برای کلمه ادب وضع کرده‌اند. ادب در معنای عام به کلیه آثاری که به یک زبان چه در علوم و چه در نظم و نثر تدوین شده گفته می‌شود. بنابراین ادبیات حاصل تجلیات فکری علما و ادبای یک قوم است و ادب در معنای خاص عبارت است از نظم و نثر که در قالبی ظریف و با شیوه نگارشی روان به رشته تحریر درآمده باشد یعنی تمام فنون ظریف نویسندگی. بنابراین ادبیات به تمام نقل‌ها، روایت‌ها، داستان‌ها، امثال و حکم، محاضرات و مقامات و مناظرات و کتاب‌های تاریخ و سفرنامه‌ها و نظایر آنها که با عبارت فصیح و انشای استوار نگارش یافته اطلاق می‌گردد.

در حقیقت واژه «ادب» از کلمه پهلوی *dip* (= نوشتن) (فره‌وشی، بهرام، ۱۳۴۶: زیرواژه *dip*) جدا شده که بازمانده آن در زبان فارسی کنونی دو کلمه متداول «دبیر» و «دبستان» است. پیش‌بینی می‌شود از زمانی که ترجمه آثار ایرانی به زبان عربی در زبان و فرهنگ تازیان راه یافته با واژه ادب آشنا شدند. نبودن واژه «ادب» در قرآن مجید هم می‌تواند گواهی بر نبودن لفظ ادب در صدر اسلام باشد. (بختیار، مظفر، ۱۳۴۶: صص ۵۸-۶۱) پرفسور Nyberg سیر تطور ادب را تحت تأثیر مدلول واژه فارسی «فرهنگ» می‌داند. (Nyberg Hilfobuch, 1962:pp. 274-281) در لغت‌نامه‌های کهن عربی به فارسی هم واژه «ادب» در معنی فرهنگ و هنر (در گونه اسمی) و فرهنگی شدن، ادیب شدن، دانشمند شدن و با فرهنگ شدن (در گونه مصدری) آمده است.^۱ نیز در مورد حدیث نبوی «ادّبنی ربی فأحسن تأدیبی»^۲ (نک: مقاله استشهد بالحديث، محمدخضر حسین)

^۱ - در این زمینه به آثار زیر مراجعه فرمایید:

- مقدمه‌الادب زمخشری ج ۱ ص ۲۶۵
- المصادر زوزنی نسخه نور عثمانیه ترکیه و میکروفیلم شمار ۳۲۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- تاج‌المصادر بیهقی، نسخه شماره ۶۴۳
- جوامع‌اللغات و لوامع‌المصطلحات ابوبکر حوایجی، نسخه خطی کتابخانه احمد افشار شیرازی
- ^۲ - به ادب کرد مرا و ادبم نیکو کرد. (رساله‌ت قشیریه، تصحیح فروزانفر، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۷۸)

نتیجه

- ۱- در قرن اول هجری، ادب عبارت از عادات ارثی و شیوه رفتار بوده است.
- ۲- این عادات ارثی، شامل اطلاعات، رفتار و عادات و حُسن اخلاق کسبی به حساب می‌آمده است.
- ۳- معارف اسلامی جزو اطلاعات نبوده ولی ادب النبی، شیوه رفتار و ظرافت‌گری و رسم‌دانی پاره‌ای از عادات و رفتار بوده است.
- ۴- حُسن اخلاق کسبی، عبارت از تأدیب و فرهنگ‌وری بوده که حکم و تعلیمات حیوانات، بخشی از آن به حساب می‌آمده است. چنین تغییراتی نه تنها تا سه قرن اول به وجود آمده بلکه در سده‌های ۳ و ۴ هم متداول بوده است.
- ۵- اطلاعاتی که متضمن مفهوم ادب بوده در قرن سوم هجری، اطلاعات مورد نیاز مردم به شمار می‌رفته است که حاوی علوم و فنون و پیشه‌ها، دانستن زبان و فنون نظم و نثر ادبی، شعر و اخبار عرب، نوادر، سخنان ملیح، نکته‌ها، صرف، نحو، لغت، بلاغت، معانی، بیان عروض و قافیه بدون توجه به معارف اسلامی بوده است.

منابع

- ۱- ابن رشيق، ۱۳۲۵ ق، العمدة، ج ۲، بدون
- ۲- ابن خلدون، ۱۹۰۰ م، مقدمه جلد اول، چاپ بيروت (برگرفته از ترجمه فرانسوی (De Slane)
- ۳- ابن معنز، ۱۸۹۱ م، دیوان، ج ۲، باب پنجم، چاپ لیدن
- ۴- ابوتمام، ۱۲۹۶، الحماسه، ج ۳، چاپ بولاق
- ۵- ابوتمام، ۱۸۲۸، الحماسه، چاپ لیدن
- ۶- اصفهانی، بی تا، ابوالفرج الاغانی، چاپ بولاق
- ۷- الاستشهاد بالحديث، محمدخضر حسین، مجله مجمع اللغة العربیه ۱۹۹/۳
- ۸- ابلخاری، صحیح؛ ۱۲۸۹ م، ج ۲، چاپ بولاق و یا ج ۴، از چاپ لیدن
- ۹- العقد الفرید، ۱۳۰۵، ج ۱، چاپ مصر
- ۱۰- الموشی، ۱۸۸۷ م، الظرف و الطرف، چاپ لیدن
- ۱۱- بختیار، مظفر، ۱۳۴۶، نامه دانشجو، مقاله شرع و شعر، نشر دانشگاه تهران
- ۱۲- بغدادی، عبدالقادر، ۱۲۹۹ م، ج ۴، چاپ بولاق
- ۱۳- جاحظ، ابوعثمان، ۱۳۱۳، البیان و التبیان، ج ۳، چاپ قسطنطنیه
- ۱۴- جرجانی، سیدشریف علی، ۱۸۴۵، التعریفات، چاپ لیپزیک
- ۱۵- جزایری، شیخ طاهر؛ ۱۳۲۶، مجله المقتبس، نیز احمد پاشا زکی در سال ۱۳۲۹ آن را جداگانه چاپ کرده است و پرفسور Rescher در سال ۱۹۱۵ آن را به زبان آلمانی ترجمه کرده است.
- ۱۶- حصری، ۱۳۰۵، زهر الاداب، ج ۱ در حاشیه العقد الفرید. (البته این سخن را به ذوالریاستین فضل سهل برادر حسن سهل هم نسبت داده اند (محاضرات الادباء ۱۳۲۶، راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۷۲)
- ۱۷- دیوان المتلمس، ۱۹۰۳، چاپ لیپزیک
- ۱۸- رسائل اخوان الصفا، ۱۳۰۵، ج ۱ رساله هفتم از قسم دوم، چاپ بمبئی
- ۱۹- رسائل الخوارزمی، ۱۲۹۷ م، چاپ قسطنطنیه (یا از چاپ ۱۳۱۲ ص ۲۲)
- ۲۰- زوزنی، ۱۹۶۳ شرح معلقات السبع، چاپ بيروت
- ۲۱- زهر الاداب، ۱۲۰۵، ج ۱ و یا چاپ ۱۹۲۵ (ص ۱-۳)، پاریس
- ۲۲- غزالی، ابوحامد، ۱۳۰۲، احیاء علوم الدین، ج ۱، چاپ بيروت
- ۲۳- فحارق، عبدالله، ۱۳۵۰، معروف به بنی شیبان، دیوان، بدون
- ۲۴- فرهوشی، بهرام، ۱۳۴۶، فرهنگ پهلوی، انتشارات فرهوهر

۲۵- گیلانی، قطب‌الدین، نیمه دوم سده هشتم، در زیر واژه ادب بر شرحی که به رساله آداب البحث محمد سمرقندی نوشته است.

۲۶- مبارک، زکی، بدون، النشرالفنی فی القرن الرابع، ج ۲، چاپ بولاق

۲۷- مقری فیومی، احمد، ۱۳۱۶، مصباح المنیر، چاپ بولاق

۲۸- مسعودی، ۱۹۶۱ و ۱۸۷۷ م، مروج الذهب، ج ۶ چاپ پاریس.

29- Nyberg Hilfsbuch des Pehlevi, GL. 70/Grunebaum L'
Islam Mēdiēval Paris 1969